

مروړ

اشعار ماندگار نېما در «نېما بيز»

همه اشعار مرا نخوانيد

● **شرق**: نېما يوشيج در کتاب «حرف‌های همسايه» می‌نويسد: «همه اشعار مرا نخوانيد و بيهوده وقت تلف نکنيد! من شعر زياد گفته‌ام؛ اما هم پكدست نيستند... خوشه‌های دانه نيسته را هيچ‌وقت خرمن نکنيد!». شايد ازاين‌رو باشد که عبدالعلي عظيمي که سال‌هاست در کار تحليل و انتخاب و گزينش اشعار نېما بوده و نېما را خوب می‌شناسد، در کتابي با عنوان «نېما بيز» شعره‌اي ماندگار اين شاعر را گرد آورده است. «سال‌هاست که به صرافت غربال‌کردن اشعار و آثار نېما افتادهم و فکر می‌کنم ديگر زما‍نش فرا رسیده است، بنا به پيش‌بینی شاعر «آنکه غربال را به دست دارد از عقب کاروان می‌آید». نه اينکه من خودم را غربال‌به‌دستي بدانم که نېما گفت در آينده می‌آید... گرچه نېما قيد مفرد به کار برده، منظورش از «آنکه... می‌آید» زمان يا -اگر دوست داريد- تاريخ است که می‌آيد تا سره را از تاسره سوا کند. زمان در حد سده و سده‌ها که بگذرد و غرض و مبتلاات معاصران که سيوری شود، و سبک‌سنگين‌کردن و کاربرد اهل زبان، غث و سمين هر شاعر يا نويسنده‌اي کمايش معلوم خواهد شد. اگر روزی شاهکارهای نېما را برگزينم -که اگر مجالي بدهد روزگار به‌زودي اين کار را می‌کنم- شايد جداگتر بيبست و چند شعر نېما را انتخاب کنم. اما نېما بيز، شعره‌اي ماندگار نېما يوشيج، شعره‌ايي از نېما را در بر گرفته است که ارجاع داده‌اند؛ خلاصه و مفيد، يعنی شعره‌ايي هرکدام اهل زبان و زمان چيزی گفته يا نوشته‌اند يا در مقاله‌ها و کتاب‌ها به آنها اشاره کرده يا ارجاع داده‌اند؛ خلاصه و مفيد، يعنی شعره‌ايي که در زندگي ما ساری و جاری است». عبدالعلي عظيمي در ادامه می‌نويسد که «نېما بيز» از اين جمله قصار نېما درباره غربال‌به‌دستي که در آينده می‌آيد، خلق شد. «به صرافت افتادم که با توجه به شاهکارهای بی‌بربرگرد او و با استخراج

نېما بيز
شعرهای ماندگار
نېما يوشيج
مقابله، تدوين و انتخاب:
عبدالعلي عظيمي
نشر نيلوفر

پسند برگزي‍دگان و نېماشناسان و نويسندگان ساير حوزه‌هاي فرهنگ که به پاره‌اي از اشعار او اشاره يا ارجاع کرده‌اند و معدلی از پسند کرداورندگان گزيده اشعار نېما، اشعاری را در اين مجموعه فراهم آورم که خواننده را از سرگرداني و سرخوردگي در حجم نفس‌پُري از طبع آزمائي‌های نېما خلاص کند، بدون اينکه شعری از قلم افتاده باشد. در اين مسير، عبدالعلي عظيمي از رباعيات نېما تا منظومه مانلي و نيز اشعاری را که اهل زبان در اين قرن به حافظه سپرده‌اند و نقلش کرده‌اند، می‌آورد و به قول خودش: «خلاصه‌کنم: نېما بيز، شعره‌اي ماندگار نېما يوشيج مجموعه‌اي از اشعار نېماست که می‌توان با کمترین احساس کسالت يا سرخوردگي و دلزدگي خواند و لذت برد و به خاطر سپرد».

فارغ از بحث و حديث‌هایی که درباره ميراث نېما و مصححان آثار به‌جامانده از او هست، بی‌تعارف نېما بيش از آنکه خوانده شود، مورد بحث بوده است؛ اينکه او چه تغييری در شعر ايران پديد آورد و اساسا ساخت شعر را دگرگون کرد و پدر شعر مدرن ايران شد، تا اينکه برخی از اصطلاحات و واژگان و مفاهيم و ترکيبات در شعر نېما بومي هستند و تعداد پرشماری هم هستند و ازاين‌رو خواندن بی‌دردسر و بدون تکلف شعر نېما ممکن نيست. با اين اوصاف، حق با عبدالعلي عظيمي است که «ديگر وقت شناخت همگاني نېما يوشيج فرا رسيده است» و کتاب او «نېمابيز» اين راه، يعنی شناخت همگاني شعر نېما، را ممکن کرده است. «سرم تو حساب و کتاب نيست، اما ديگر، به گمانم، بيش‌وکم در کتابخانه هر خواننده شعر نوپسندی دست‌کم يک جلد از اين ديوان‌های رنگ و وارنگ نېما يوشيج هست، بگذريم از دفترهای نېما؛ مازول‌اخ، شهر صبح و شهر شب، شعر من، قلم‌انداز و... -که چاپ هر دفتر حادثه‌اي بود- هنوز هم به بازار می‌آيند و شايد به‌دليل نام‌هایی که نېما بر آنها گذاشت خواهان دارند و گزينه‌ها و گزيده‌های اشعار نېما که بنا به سلیقه گردآورندگان فراهم آمده‌اند». ناگفته نماند که عبدالعلي عظيمي در همان سطرهای نخست مقدمه‌اش بر کتاب خطاب و عتابي هم دارد به مصححان و ناشران آثار نېما و می‌نويسد بعد از سرسپين موعد سی‌ساله قانون پيشين حقوق مؤلف و پايان دوره حق انحصاری تنها وارث حقيقي و حقيقي نېما، ناشران مترصد فرصت به چاپ آثار نېما يورش بردن و ازاين‌رو امروز آثار نېما هر سال در اندازه و شکل‌های گوناگون چاپ و پخش می‌شود. «من پس از مقابله و تدوين اشعار نېما و انتشار ديوان نېما در سال ۱۳۸۴، تا به امروز شاهد بوده‌ام که علاوه‌بر نسخه سيروس طاهيان... ناشران مشتاق نسخه او را بی‌کم‌وکاست منتشر کرده‌اند». اين کتاب، به قول مؤلفش برخلاف اين سنت آماده‌خوری تدوين شده و ازاين‌رو قابل اعتناست.

ادبیات

جستاری بر «فرهنگ و جامعه» اثر ریموند ویلیامز

فرهنگ به‌مثابه داد‌گاه تجدیدنظر

الیور بنت[∗]. ترجمه نعیم ندایی



روشنفکران قرن نوزدهم و بیستم سرورکار دارد که در اندیشه‌های خود درباره فرهنگ، به مسائلی می‌پردازند که هنوز هم به‌نجوی مشخص، به ما تعلق دارند. این مسائل، صرفا معضل‌های آشنا در سیاست فرهنگی علنی نیستند –از جمله ابزارگرایی، نوآوری، نخیه‌گرایی، گونه‌گونی، توده‌گرایی، بازاری‌سازی و دیگر موارد- بلکه پرسش‌های وسیع‌تری را دربرمی‌گیرند، برای مثال، نحوه‌ی زیستن و یافتن معنا در دموکراسی‌های سرمایه‌داری. البته، شرایط سیاسی و اقتصادی قرن نوزدهم با قرن بیست ویکم یکسان نیست؛ درعین‌حال، پیوستگی‌هایی زیربنایی نیز وجود دارند. باوجوداین، ممکن است آنقدر به این پیوستگی‌ها –و به هنجارهایی که در نتیجه‌ی آنها، استمرار پیدا می‌کنند- عادت کنیم که تقریبا از دیدن آنها بازمانیم. «فرهنگ و جامعه»، از مسیر نوشتارهایی که بررسی‌شان می‌کند، بلاواسطگی

فرهنگ‌و‌جامعه
ریموند ویلیامز
علی‌اکبر معصومیبیگی و نسترن موسوی
نشر نگاه

تام‌و‌تام یک رویارویی اولیه را منتقل می‌کند.

همچنین آنچه که رویکرد ویلیامز را متمایز می‌کند، تلاشی مستمر برای ایجاد ارتباط بین تاریخچه ایده‌های او و پیشینه‌ای از تجربه‌های زیسته است. او به ما یادآوری می‌کند: «یک تاریخچه از ایده‌ها، اگر صرفا از لحاظ انتزاع تأثیرات پیش رود، یک مطالعه‌ی مرده است» (ص ۸۵). بنابراین، به‌عنوان مثال، اگرچه رمانتیسم انگلیسی می‌تواند به مجموعه‌ی

وسیع‌تری از ایده‌های اروپایی مرتبط باشد و به‌راستی می‌توان ریشه‌های آن را تا [دورانی به قدمت] افلاطون رد زد، اما برای ویلیامز، این موضوع فقط در رابطه با تجربیات خاص صنعت‌گرایی فهم‌پذیر است. به‌خاطر عدم توجه به چنین تجربیاتی است که ویلیامز، از میل انتقاد می‌کند چراکه جستار وی درباره بنام و کولریج، به‌دلیل انتزاعاتی که با واقعیت زیسته نمی‌شوند، از درخشش بازمی‌ماند و به نقصان درمی‌افتد. از دیگرسو، آنچه در ایده‌های کارلایل یا دی‌اچ. لارنس ارزشمند است، کیفیت واکنش مستقیم آنها است، به‌راستی، در مطالعه ویلیامز، این «کیفیت واکنش» است که در تمام سنت اندیشیدن درباره فرهنگ جریان دارد. همین می‌تواند توضیحی باشد بر اینکه چرا شاعران، رمان‌نویسان و منتقدان ادبی، که کارشان همونایی با زیروبم‌های احساس است، نقش پررنگی در شکل‌گیری این سنت دارند. ویلیامز با اشاره‌ای تاسف‌آمیز، بیان می‌کند که در آغاز قرن نوزدهم، می‌شد هم شاعر بود و هم جامعه‌شناس، اما تا پایان قرن، این کارکردها از هم جدا شده بودند (ص ۴۸). از روش ویلیامز در اینجا، هنوز چیزهای زیادی باید آموخت. اهمیت روش او، در کنار ارزش‌هایی که بازتاب می‌دهد، کاملا از حد و حدود تخصصی تاریخ روشنفکری انگلیسی فراتر می‌رود.

یکی دیگر از ویژگی‌های روش ویلیامز، سخاوت او نسبت به آتهایی است که خطاهای‌شان به زعم برخی، البته به لطف واپس‌نگری تاریخی، [اکنون] آشکار شده، و نیز نسبت به آتهایی که انتظار نمی‌رود ویلیامز با ایشان احساس ممدلی روشنفکرانه داشته باشد. بنابراین، وقتی درباره توهमत پروژه «رمانتیک» تأمل می‌کنیم، باید «شجاعت بلند» آن را ستوده و «به کج‌خلقی محاکمه فرونغلیم» (ص ۶۴). اکنون می‌توان محدودیت‌های [اندیشه‌ی] آرنولد را دید، اما او هنوز هم شخصیت بزرگی در اندیشه‌ی قرن نوزدهم است، [شخصیتی] که سردرگمی‌اش نه‌تنها قابل درک بلکه آموزنده نیز هست. آتهایی که از نظر سیاسی با البوت تفاوت دارند، یا باید با به او پاسخ دهند یا «از این رشته بازنشسته شوند». همان‌طور که میل گفته بود، یک فلسفه‌ی محافظه‌کار ممکن است پوچ باشد، اما [فلسفه‌ای] حساب‌شده است اگر صد پوچی بدتر از خود را بیرون براند» (ص ۲۲۴) بارها و بارها، ویلیامز از ما می‌خواهد تلاش کنیم تا «فشارهای یک یک وضعیت» را درک کنیم، زیرا تنها در این صورت می‌توانیم بفهمیم که مانند مورد جورج اورول، چگونه «یک سنت بزرگ و انسانی می‌تواند گاهی... از هم بپاشد» (ص ۲۸۴).

در فصل پایانی «فرهنگ و جامعه»، ویلیامز از انتظارش برای شکل‌گیری یک فرهنگ مشترک سخن به میان می‌آورد و آن را به روند رشد طبیعی –با تمام پیچیدگی‌ها و گونه‌گونی‌های‌اش- تشبیه می‌کند و [می‌گوید] که باید آن را با «سیدگی» محتاطانه پروراند. بنیاد دموکراتیک [این فرهنگ مشترک]، جایگزین «حالت استیلایی» خواهد شد و ویژگی [اصلی] آن، نه فردگرایی رمانتیک خواهد بود و نه انسجام دفاعی. اگر این [جایگزین]، همچون یک نمونه اولیه از «راه سوم» [که با سنت و‌اسازیه به تکامل رسید] به نظر می‌رسد، باید با یاد داشت که ویلیامز، تندوترین‌تیز دآوری‌های خود را برای «نسخه نردبانی جامعه» کنار گذاشته است، [نسخه‌ای] که در آن، فرصت ترقی فردی در اصل پیشرفت مشترک برتری داده می‌شود. عجیب آنکه تصور وی از آینده که در سال ۱۹۵۸ مکتوب شده، از برخی جهات، نه‌تنها بیش از گذشته، از واقعیت امروز به دور است، بلکه حتی از برخی تجویزهای فرهنگی قرن نوزدهمی که خود آنها را به نقد می‌گشدد نیز ناعقل‌تر به نظر می‌آید. همان‌طور که خود ویلیامز نیز احتمالا ادغان می‌داشت، خواندن [چنین تصویری از آینده، همان آینده‌ای که اکنون ما را شکل می‌دهد] می‌تواند دردناک باشد. او (هرچند باید در رابطه با بست‌آوردهایی از این دست محتاط بود) شاید آخرین شخصیت بزرگ در سنت روشنفکری‌ای باشد که خود اولین شناسایش بود.

✱ **استاد دانشگاه وارویک، کاورتی، بریتانیای کبیر**

منبع: مجله بین‌المللی «سیاست فرهنگی»، جلد ۱۶، شماره ۱

فوریه ۲۰۱۰، ۹-۱۰

شیرازه

مروزی بر «شعر برای سوزاندن و زنبق‌ها...»

مکاشفه شاعرانه

● **شرق**: «شعر برای سوزاندن و زنبق‌ها...» دو گزینه شعر است از کیوان نریمانی که در یک کتاب اخیرا در نشر نیلوفر منتشر شده است. شاعر خود در مقدمه‌ای از گردآمدن دو دفتر شعر در یک کتاب چنین می‌نویسد: «هیچ‌وقت فکرش را نمی‌کردم این دو گزینه شهر یک جا و در یک کتاب دربیایند؛ شعر برای سوزاندن از نگر زمانی، می‌بایست بیش‌تر از مترو جای خوبی برای رقص و خواب نبود و پس از هجرانی که خود فشرده چهار دفتر بود، بیرون می‌آمد که چنین نشد. اما درباره این هم‌گنجایی بی‌رویی، از افق سنجش‌گری هنوز هم چندان نمی‌دانم آیا این دو را تفاسوت در جا-شخص گاهی‌بودن‌شان است و یا در سبک، گونه‌شناسی و بردارهای روایتی، هنجارگریزی‌ها و بازی‌های زبانی. شیوه‌های تدوین و هم‌چینی، تجربه‌های زیستی و نگاه و جهان‌بینی شاعر و بی‌اروی‌ها و مقوله‌های هم‌پیوند با چنداوایی و چندساختی و چندگانگی درون‌مایه‌ای و موسیقایی و... چرایی‌اش هرچه هست و نیست، جایش اینجا نیست و خود گونه‌بد شایست خاموش بشینند و بشنود. اینک این دو کنار هم‌اند و همین‌جا هم، آن یکی که دیرتر نوشته شده: زنبق‌هایی که به لُز مخصوص باز می‌شد زودتر جا گرفته است و دیگری که زودتر نوشته شده، دیرتر. در این‌جا نیز شاید سنجه بیشینه‌پسندی چندان در کار نباشد.»

همان‌طور که خود کیوان نریمانی نیز اشاره کرده است، شعرهایش به گونه‌ای سرراست و هم به‌صورت کزدیسه و بازگونه پنهان، آیین‌ها و افسانه‌های بومی کارگرد دارد. علاوه‌بر اینها برخی شعرها خطاب به خود رای است یا دیگری که نامعلوم است و رمزگان شخصی دارد و اشاراتی به رویدادها که همه اینها شاعر را در برابر این پرسش قرار می‌دهد که آیا شعرش آسان‌باب است یا باید خواننده را رها کند و به قبول نریمانی به سبک همراه‌شوندگانی، یادداشت‌ها و پانوشته‌ها و

شعر برای سوزاندن و زنبق‌ها...
دو گزینه شعر
کیوان نریمانی
نشر نیلوفر

نشانی‌هایی بدهد یا رهایش کند تا در کلنجار خود و متن شناور شود؟ او راه دوم را برگزیده است؛ «چراکه باور دارم جدای از بازآوردهای بیرون‌متنی، چنانچه وا‌افسایی‌ها و شگردها و شعبده‌های زبانی بتوانند هرکدام در سامان و سپهر و لایه خود، کارکردی واکشاندند و کنشگر داشته باشند، در همان درهم‌تبدیگی متن، خواننده نه که در نخواهد ماند، بلکه خود می‌تواند در فرایند افریدارانه شعر، هم‌تا و هم‌وارد و ای چه‌بسا جایگزین شاعر نقش بورزد؛ و هم نه‌ادی شود از مکاشفه و شور و کام‌جویی و زبایی و اندر یافت.»

گزینه شعر اول یا دفتر نخست شعر با عنوان «زنبق‌هایی که به لُز مخصوص باز می‌شد» ۳۹ شعر دارد و سراغ از آن شعری است که این چنین آغاز می‌شود: «زمان چیز چندان خوبی نیست/ یعنی من از اول اول/ که گردباد کمی بالام برد و بنفش شدم/ خواب را می‌دانستم/ و شاید می‌فهمم/ یک هفته یعنی یک مأموریت تمام/ که بدرها برمی‌گردند/ می‌شود فصل سینما و ساندویچ/ و پاپکورن که به‌خصوص در پاکت‌های زیباي اِسْتور نفت می‌آمد/ الان فهمیده‌ام/ که پنج، ده، پانزده روز بوده است/ برای من اما/ یک هفته بود/ هنوز هم گاهی دو ساعت/ برابرم زمانی ست که یک فیلم سینمایی جذاب طول می‌کشد/ حتی اگر مثل فانی و الکساندر/ بیشتر باشد/ و نمی‌دانم چرا/ ده سال، ده سال نیست/تاپ تاپ که توی گوشم/ از پره‌ای بالش می‌زد بیرون/ می‌ترسیدم زمان یعنی همین/ و می‌ترسیدم نکند یک‌دفعه بایستد/ آن‌وقت/ فیل غول-شهرم را از غاز بزرگ مخفی/ در می‌بُردم/ تا کامب‌گامب ستون پاهاش/ همه صداه‌ا را بپوشاند/ آن‌وقت/ آن‌قدر ستاره و قالب‌های یخ می‌شردم/ تا خواهم می‌رفت...». دفتر دوم با نام «شعر برای سوزاندن» نیز در همان احوالات دفتر شعر نخست است و همچنان رویکردی هستی‌شناسانه در شعرها مشهود است. «آیا می‌توانم خودم باشم/ وقتی شب خودش نیست/ و پدر بزرگ/ در سبک پدر از سفری خودم را به بادهای گرم‌سیری سپردم/ تا آب‌های ساحل عاج/ آنجا که دیگر زنی نبود برابرم/ کیسو به آب ببخشد/ در این چرخه مُدام/ فریادی از دکلی بلند/ و همیشه به مد/ از سفری دراز می‌آیی». شعر ۵۵ از دفتر دوم را می‌خوانیم: «کنار بی‌خواهی‌های موسمی/ مرگ را به دوردست‌ها پرتاب می‌کردیم/ زمین زبان مشترک ما بود/ و با حرکت ساده اشیا/ عشق را به خانه می‌آوردی/ در خواب‌های هم‌پرواز می‌کردیم/ و نمی‌دانستیم کجاست مرگ/ جایی شاید میان دو نیمکت/ دو بدردو/ یا دو کوچه بلند بی‌درخت/ مثل گل بخ خنک/ لای دو برکه مفقود/ امروز/ از همه روزها خُست‌تر بودم/ دریا تمام بود/ و نام دوباره تو/ از یاد رفت.»